

# مُعْجِزَةُ الْبُكُورِ

مترجم: محمدی نراقی

پدیدآورنده: خانم دکتر یونانابیرانت



## پرهیزهای غذایی با انگور

تغذیه عمومی که در بدن ما جمع می‌شود با پرهیز غذایی و ورزش طبیعی و ورزشهای سبک و راهپیمایی و کوه‌نوردی برطرف می‌شود. پرهیز غذایی با انگور، قزنهاست تجربه و معجزه خود را می‌تواند ظهور رسانیده است. با پرهیز غذایی با انگور، شما می‌توانید:

۱- زیبا شوید. رنگ چهره شما گلگون و سالم می‌شود. موهانتان نمی‌ریزد و برق تازه‌ای به خود می‌گیرد. حتی دندانهای شما که لق شده‌اند دوباره سرجای خود محکم می‌شوند.

۲- دوباره جوان می‌شوید. اگر شما خسته و نومید هستید و احساس می‌کنید پیر شده‌اید پرهیز غذایی با انگور به شما نیروی تازه و انرژی غیرمنتظره‌ای می‌بخشد و احساس می‌کنید که دوباره جوان شده‌اید.

۳- در مقابل بیماری‌ها مصون می‌شوید. پرهیز غذایی با انگور تمام سموم را از بدن خارج می‌کند و خون پاک می‌شود و دیگر مبتدایی به بیماری‌ها نمی‌دهد و میکروبها و ویروسها نمی‌توانند زمینه مناسبی برای رشد و حیات خود پیدا کنند.

۴- از بیماریها شفا می‌یابید: نسل‌های بسیاری، بیماریهای گوناگون خود را با انگور درمان کرده‌اند. درمان با انگور در چهار مرحله انجام می‌گیرد. به کمک آن، بدن انسان دوباره نیرومند و با نشاط می‌شود. با خواندن این کتاب که (خانم دکتر یوهانا برانت) نوشته است به خوبی به معجزات انگور در زیبا شدن، تجدید جوانی، مصونیت از بیماریها، درمان و معالجه امراض آشنا می‌شوید.

قیمت ۱۰۰ تومان



۲  
۱۱۳  
۲

معجزه انگور در پیشگیری  
و درمان بیماریها و سرطان

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۶۱۵/۳۲  
۳۱۱۳

# مُعْجِزَةُ اَنْكُور

## در پیشگیری و درمان سرطان بیماریهای دیگر

پدید آورنده: خانم دکتر یونا نابرانت

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (۱۳۷۰) شماره ثبت ۸۳۵۲  
شماره کتاب ۱۳۷۰ خرداد

یا دنامه دکتر کیلورد ماووزر

نوشته خانم کولت لافور

مترجم: مهدی نراقی

یک مثال پیشگیری بهتر از یک خروار  
درمان است.  
(دکتر ماووزر)

## فهرست

### بخش اول

۱۰	معجزه انگور در پیشگیری و درمان بیماریها و سرطان
۱۱	فصل اول — پیام من برای جهانیان
۱۷	فصل دوم — اکتشاف معجزه انگور:
۲۰	دوره پرهیز
۲۲	۹ سال مبارزه برای زندگی
۲۳	چگونه سرطان رشد می کند و گسترش می یابد
۲۵	وضعیت وخیم و خطرناک
۳۳	فصل سوم — اولین درمانهای آزمایشی
۳۸	از سرطان چه می دانید؟
۴۱	فصل چهارم — فضای رژیم انگور
۴۷	مراحل چهارگانه درمان با انگور
۶۵	فصل پنجم — در موضوع سرطان
۷۲	آیا بیمار سرطانی باید بداند که سرطان گرفته است؟
۷۵	فصل ششم — اطلاعات تکمیلی
۷۷	چه مقدار انگور مصرف کنیم؟
۷۹	ضمادهای انگور
۸۲	حالات حاد و مزمن
۸۴	چرا باید روزه گرفت



عنوان ویژه اثر: معجزه انگور

پدیدآورنده: خانم دکتر یوهانا برانت

مترجم: مهدی نراقی

ناشر: سازمان انتشارات جاویدان — تهران

چاپ اول: ۱۳۶۹

فیلم و زینک: لیتوگرافی آرش

چاپ: چاپخانه علمی

تیراژ: ۸۸۰۰ نسخه

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر طبق مقررات موضوعه و قرارداد متبادله برای ناشر و مترجم محفوظ است.

بسمه تعالی

### مقدمه مترجم

سألهاست که برای مطالعه و پژوهش درباره رژیم های تندرستی از طب طبیعی و پیدا کردن کتابهایی در این زمینه در هر کشوری با کنجکاوی هر چه بیشتر تلاش و جستجو میکنم.

در طول سفرهایم به سوئیس و فرانسه هر سال کتاب «معجزه انگور» را در قفسه کتابخانه ها و کتابفروشیها و فروشگاههای مخصوص محصولات رژیم های تندرستی می بینم که مرتب هر سال یا هر چند سال تجدید چاپ شده و مورد استقبال روزافزون همگان قرار گرفته است.

زیرا روش درمان بیماریها با انگور طبق دستور نویسنده کتاب مزبور ساده و طبیعی و بسیار کم خرج است «خانم دکتر یوهانا برانت» نخستین بار این روش درمانی را درباره خویش عمل کرده و نتیجه درختانی از آن بدست آورده است و بعدها بدبگیران تعلیم داده و کسانی که طبق روش او عمل کرده اند همان نتیجه را کسب کرده اند.

کتابی که اکنون در دست دارید ترجمه ای است از چاپ بیست و چهارم فرانسه و چاپ بیست و سوم انگلیسی آن که بفارسی برگردانده شده است.

امید است مطالب این کتاب هم مثل سایر کتابهایی که در رشته بهزیستی و طب طبیعی انتخاب کرده و به ترجمه آن دست زده ام، مورد استقبال و استفاده کامل خوانندگان عزیز فارسی زبان قرار گیرد تا آنان نیز برای پیش گیری و یا درمان بیماریهای خود با روش طبیعی از آن کمک گیرند.

در پایان به کسانی که برای حفظ تندرستی و یا درمان بیماریهای خویش می خواهند مطابق راهنمایی و دستورهای این کتاب، رژیم انگور بگیرند از زبان شیخ عطار شاعر معروف ایرانی به آنان خطاب می کنم و می گویم:

**نویای به ره گذار و از ره مهراست خود راه بگویدت که چون باید رفت**

با آرزوی تندرستی و شادکامی روزافزون برای همه شما

مهلی تراقی

مدون پسن ۳۶۱

۱۱۳۶۵ ه. ش

۸۸

۸۹

۹۴

۱۰۱

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۶

۱۱۸

۱۲۱

۱۱۳

۱۲۵

۱۲۷

۱۱۳

۱۳۴

۱۴۰

۱۴۶

۱۵۱ - ۱۵۲

۱۵۳

۱۸۸

۱۹۷

فصل هفتم - آب انگور و رژیم اختصاصی

مصرف کشمش

فصل هشتم - اسرار پیروزی درمان با انگور

انگور هم غذاست و هم دوا

داروی پیوره و کمبود ویتامین B

بیماریهای خون

تسکین و بهبودی سریع درد

مسائل جنسی

معالجه کودکان

مرکز تحقیق و پژوهشهای علمی

فصل نهم - چه باید کرد؟

مشورت با پزشک

روشهای آموزشی و اقدامات پیشگیری

فصل دهم - اقدامات پیشگیری و علت سرطان

انگور غذایی بسیار مقوی است

فصل یازدهم - تجزیه انگور طبق آزمایش دکتر کاییز

توضیحاتی چند درباره درمان با انگور

بررسی و راهنماییهای عملی

درمان با یخ

درمان کودکان

عکسهای یوهانا برانت

### بخش دوم

یادنامه دکتر هاووزر

هاووزر و عکسهایش

### بخش سوم

مثنی از خروار

# بخش اول

معجزه انگور در پیشگیری  
و  
درمان بیماریها و سرطان

## معجزه انگور

### در شفای سرطان و بیماریهای دیگر

درمان با انگور، رژیم خارج کردن سموم از بدن است که با این روش بسیاری از بیماریها را می توان درمان کرد و شفا بخشید. رژیم انگور این است که در یک دوره زمانی معین فقط انگور بخوریم تا سموم خطرناک بدن برطرف شود؛ زیرا برای درمان هر بیماری و عوارض آن باید دستگاه هاضمه بدن را پاک کرد تا سموم آن خارج شود.

روزه و پرهیز غذایی و همچنین تنقیه، روده ها و معده را پاک کرده و آنها را برای سالم کار کردن آماده می سازد.

بعد از روزه و پرهیز غذایی و تنقیه معده باید به رژیم انگور دست زد، دوره رژیم مخصوص انگور بر حسب حال و وضع تندرستی بیمار کم یا زیاد می شود.

وقتی رژیم انگور آغاز می شود ممکن است عوارض بیماری شدت یابد که این خود نشانه جابجا شدن و دفع و خروج سموم از بدن است که تن را بسوی شفا و تندرستی هدایت می کند. در تمام دنیا، بیماران زیادی هستند که با پیروی از رژیم انگور طبق دستورها و توصیه های یوهانا برانت<sup>1</sup> نه تنها تندرستی خود را بازیافته اند، بلکه لذت تازه ای نیز از زندگی احساس کرده اند که نتیجه درمان با انگور است. اینک کتاب خانم یوهانا برانت و دستورها و توصیه هایش را در باره درمان بیماریها با انگور می خوانیم.

## فصل اول

### پیام من برای جهانیان

نیمه فصل زمستان بود که خانه ام را در ترانسوال واقع در آفریقای جنوبی ترک می گفتم تا به امریکا رفته و پیام خود را که شامل کشف درمان سرطان بود به گوش جهانیان برسانم.

در آن روز ساحل غبارآلود شهرمان، بیشتر از اوقات عادی، غمزده و اندوهناک بنظر می رسید. با قلبی اندوهگین و شکسته به چهره فرزندانم می نگریستم که مرا در انجام این مسافرت کمک می کردند و با خود می اندیشیدم که چه موقع دوباره آنها را خواهم دید؟ البته قیافه شوهرم در میان آنان نبود زیرا برای انجام کارهای کلیسایمان به آنجا رفته بود.

آن روز، چهارم ژوئیه سالروز استقلال آمریکا بود. ولی سفر من در این روز کاملاً تصادفی بود. من در شهرهای «بلوم فون تاین» و «کاپ» واقع در آفریقای جنوبی کنفرانسهائی داشتم و به همین خاطر این روز را برای سفرم تعیین کرده بودند و می بایست پس از انجام کنفرانسهها به مقصد انگلستان سوار کشتی می شدم.



من در چشم انداز خود دنیای پرشکوهی می دیدم که به کمک و همیاری انسانهای خوب، جامعه بشری را که در محاصره رنج و فقر قرار گرفته و علت آن اغلب آفت بیماریهاست، نجات و رهائی یافته و به جامعه ای سالم و تندرست و در نتیجه خوشبخت و کامروا تغییر یافته است.

وقتی در کاپ سخنرانی داشتم، یکی از ستاره شناسان در جمع مستمعین سخنرانی من بود. وی پس از آنکه از قصد مسافرتم آگاهی یافت و دانست که می خواهم به آمریکا بروم و پیام تازه خود را به گوش جهانیان برسانم، بدون این که قبلاً با او مشورتی کرده باشم پیشگوئی کرد که اوضاع کواکب و ستارگان برخلاف فکر و تصمیم من است و به من توصیه کرد که دست از مسافرت کشیده و به شهر خویش بازگردم!

البته این پیشگوئی ستاره شناس برای من مایوس کننده بود ولی به روی خود نیاورده و با لبخندی به او گفتم:

«به یاری خدا بر تأثیر سوء اوضاع کواکب غلبه خواهم کرد و پیروز خواهم شد.» هنگامی که سوار کشتی شدم و کشتی بحرکت درآمد با دور شدن از بندر کاپ، کوه تابل<sup>۱</sup> با آرامش سنگین خود مثل این بود که برایم دعای خیر و برکت می خواند. و دیدن این منظره و احساس آن در خیال و فکرم باعث امیدواری شد ولی بعداً

۱ - کوه تابل کوه بلندی است که در شهر کاپ در آفریقای جنوبی واقع شده است. (مترجم).

پیش آمدهای ناگوار و بدبختی های بعدی همه نقشه هایم را نقش بر آب کرد، در آمدهایم رو به کاهش نهاد و سرگردانی من در اروپا شروع شد و بالاخره توانستم هر طور شده در پایان ماه نوامبر خود را به نیویورک برسانم. شاید روزی خواهم نوشت که چگونه به یاری خداوند بر مشکلات و موانع غلبه یافتیم.

سه ماه اولی که در آمریکا بودم شرایط از هر حیث برایم سخت و مشکل بود و برخلاف امید و انتظارم متوجه شدم مقررات نظام امور پزشکی در آمریکا در نهایت خشونت و بیرحمی اجرا می شود و قوانین آنجا به آسانی اجازه نمی دهد که طرح درمان امراض با رژیم انگور را در مورد بیماران عملی سازم و نتایج مؤثرش را نشان دهم و اثرات مثبت آن را ثابت کنم!

چون من تبعه کشور دیگری بودم و در نتیجه تابع قوانین کشور خود، ابدأ میل نداشتم با یک کشور خارجی در بیفتم و برخلاف قوانین آنجا عملی انجام دهم، در نتیجه چاره ای نداشتم جز اینکه با پزشکان مشهور و سرشناس همکاری کنم و تحت حمایت آنان مبارزه خود را علیه بیماریها و کسب پیروزی دنبال کنم.

از خود پرسیدم، آیا ممکن است پزشکانی یافت شوند که بیماران خود را در اختیار من گذارند تا تحت نظر آنها از روش درمانی خویش استفاده کنم؟

با شخصیت های پزشکی زیادی چه از طریق مکاتبه و چه ملاقات حضوری تماس گرفتم، تا توانستم به انجمن ها و اجتماعات مهم آنان وارد شوم. در این انجمن ها و اجتماعات کنفرانسهای

خصوصی بسیاری دادم که باعث روابط گرانبهائی برای من شد. فعالیت اصلی من در این زمان نوشتن بود و هر روز، به روزنامه‌ها و مجلات و مسؤولان مؤسسات تندرستی و بهزیستی، کشیشهای کلیساهای مختلف و بالاخره به پزشکانی که بیشتر برای مبارزه با سرطان می‌کوشیدند نامه می‌نوشتم و روش جدید خود را در درمان سرطان و بیماریهای دیگر بوسیله انگور شرح می‌دادم.

این اقدامات اولیه من، موفقیت چندانی کسب نکرد، ماهها گذشت بدون اینکه جواب موافقی دریافت کنم.

دو سال قبل از مسافرتم هنگامیکه در کاپ سخنرانی داشتم، با خانمی آمریکائی آشنا شدم که درباره روشهای گوناگون معالجه امراض و شفای آن به تمام کشورهای جهان مسافرت کرده بود و مطالعات عملی خوبی داشت و با علاقه‌ای مخصوص کارش را دنبال می‌کرد.

و همو بود که مرا یاری کرد تا دست به این مسافرت بزنم و بهمین مناسبت من و او بزودی برای یکدیگر دوستانی صمیمی شدیم و هنگامیکه من به کشور آمریکا وارد شدم، او مرا در خانه خود که در حومه نیویورک در «لانگ آیلند» بود پذیرفت و با پذیرائی گرم او روبرو گشتم. در همان حال بود که این ضرب‌المثل بی‌ادم آمد: «خداوند برای پرنده کور لانه می‌سازد.»

من در غربت وطن همیشه کلید این خانه را در جیب دارم و آنجا پناهگاه همیشگی من است. البته آنهاست که می‌دانند درد وطن چیست می‌توانند احساسات مرا درک کنند.

من در آمریکا غم دوری از وطنم را داشتم و این درد ساده‌ای نبود زیرا غم دوری از کانون خانوادگی و عزیزانی که در آن بودند و دشتهای وسیع و آفتابی کشورم که بنظر می‌آمد، در عالم خیال مرا واله و شیدای خود می‌ساخت و غم و اندوه سالهای گذشته را هم با خود می‌کشید و در حقیقت با روح خود، سنگینی و رنج تمام نا کامیهای زندگیم را احساس می‌کردم.

وقتی به نیویورک رسیدم میان معرفی نامه‌هایی که با خودم داشتم نامه‌ای بعنوان دکتر بندیکت لاست<sup>۱</sup> پدر طب طبیعی آمریکا داشتم. وقتی او را ملاقات کردم و مشکلات کار خود را برایش شرح دادم به من توصیه کرد با برنارد ماک فادن سردبیر «ایونینگ گرافیک» که مجله معروف تربیت بدنی آمریکا بود تماس بگیرم. ماک فادن سردبیر مجله مرا با مهربانی پذیرفت و به سخنان من گوش داد. هر چند تا آنوقت من اسرار رژیم انگور را برای او فاش نکرده بودم با اینحال او به دقت سخنان مرا شنید و مرا دعوت کرد که حکایت اکتشاف خود را برای مجله او بنویسم.

آنچه توجه ماک فادن را به من جلب کرد صداقت من در گفتارم بود. من به او گفتم حاضرم برای تأیید گفتارم تن به عمل جراحی دهم تا جراحان، بدن مرا بشکافند و آثار غده بدخیم را مشاهده کنند زیرا همیشه معتقد بودم که غده بدخیمی که در درون من، مرا سالها آزار و رنج می‌داد حتماً آثارش بازمانده است.

این کلام صادقانه من ماک فادن را تحت تأثیر قرارداد و یک صفحه کامل از ایونینگ گرافیک بیست و یکم ژانویه ۱۹۲۸ را به من اختصاص داد.

## فصل دوم اکتشاف معجزه انگور

در قسمت مقالات مستند ایونینگ گرافیک چاپ نیویورک مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۸ مقاله من با این جملات چاپ و منتشر شد:

«یوهانا برانت» این چنین گزارش می دهد:

من به سال ۱۸۷۶ در قلب افریقای جنوبی بدنیا آمدم، اکنون پنجاه سال دارم، پدران و پدرپدران من مثل بیشتر مردم افریقای جنوبی در آن زمان تقریباً با گوشت شکار تغذیه می کردند.

من نمی دانم همین گوشتخوارگی علت توسعه و پیشرفت بیماری سرطان در میهن من بوده است، یا نه؟ زیرا در خانواده پدری و مادری من افراد زیادی مبتلا به سرطان شدند و در سال ۱۹۱۶ بعلت ابتلاء به این بیماری درگذشتند و بعد خود من هم به این بیماری مبتلا شدم.

پزشکان ادعا می کنند سرطان ارثی نیست، شاید این ادعا درست باشد ولی عللی که بدن را برای ابتلاء به این بیماری مستعد می سازد، عللی که در بدن مادرم وجود داشت می تواند در بدن من هم وجود داشته باشد و در این مورد فرضیه وراثت در سرایت سرطان غیر

منطقی بنظر نمی رسد.

به هر حال این موضوع به هر صورتی که باشد آنچه بخاطر می آید این است که من همیشه از اختلالات معدی و بحرانهای کبدی رنج می بردم.

بعد از واقعه غم انگیز مرگ مادرم که ضربه روحی سختی برایم بود، ضربه های دیگری بر من وارد شد که مشکلات خانوادگی و همچنین وضع زندگی در کشورم مزید بر علت شد.

زندگی مثل کابوسی بر روح من فشار می آورد و بعلاوه احساس می کردم دردی جانگزا گوشه شکمم را فرا گرفته و آن را می جود!

آیا این درد از سرطان بود؟ من از آن وحشتی نداشتم زیرا زندان زندگی، آنقدر بر من تنگ شده بود که فکر می کردم تاب مقاومت تمام شده است و سرطان وسیله رهایی من خواهد شد و به خود می گفتم ای مرگ بیا و از دست زندگی راحت کن... روزی از همان روزهای دردناک و سخت زندگی ام یکی از دوستان نزدیک، شوهرم را ملاقات کرده و از حال من جويا شد، شوهرم در جواب گفت: از حال زخم نپرس که بیم مرگ و ترس از زندگی او را از پای درآورده است و البته در حالت وضعی که من بودم، مرگ بهترین وسیله راحتی من بود ولی وقتی از زبان دوستم، حرف شوهرم را شنیدم از خودم پرسیدم، او از کجا اینحالت مرا احساس کرده و به زبان آورده است؟

برنامه عمل من به دقت طرح ریزی شده بود. من، به هر آنچه باعث طولانی شدن عمر من می شد دست رد می گذاشتم و هیچگونه

داروئی را جهت تسکین درد تقاضا نمی کردم، هیچ آمپول و دوائی را برای تخفیف بیماری خود مصرف نمی کردم و در هیچ وضعی حاضر نمی شدم کارد جراحی به کمک من بیاید.

در این زمان کتاب کوچکی به دستم رسید که عنوان آن «درمان با پرهیز» نام داشت که اپتون سینکلر نوشته بود، مطالب آن مرا جلب کرد و امید تازه ای برای رهایی از درد و رنج، سراپای وجودم را دربر گرفت.

پرهیز و روزه داری، کاری بود که به مذاق طبع من خوشایند می آمد و جزو درمان طبیعی بود و درمان طبیعی، چیزی سازنده و مثبت است.

خواندن این کتاب موجب شد که روزه گرفتن در خانه ما رایج شود و من هفت روز، روزه گرفتم و در آغاز به نتایجی که در نظر داشتم دست نیافتم.

می خورد.

هیچ چیز نمی توانست آتشی را که در درون من برافروخته شده بود خاموش کند، میل مفرط و عشق شدید افراد بزرگ و کوچک خانواده ام که با همه وجود می خواستند قوی و زورمند شوند، نیز خود عاملی بود بر شعله ور ساختن این آتش.

من روزی از گفتگوی دو کودک خردسال به شگفتی درآمدم، یکی از آنها به دیگری می گفت: تو خیلی احمقی که می گویی چارلی چاپلین در یک هفته آنقدر میوه می خورد و حالش هم بهتر می شود.

دومی جواب داد، تو باید روزه بگیری تا حالت خوب شود. ما در خانواده خود هویج خام را با بادام زمینی می جویم و می خوریم و آنقدر جویدن این دو را ادامه می دهیم تا فکهایمان خسته شوند.

روزها را با ورزشهای مخصوص ستون فقرات آغاز می کردیم و در هوای آزاد می خوابیدیم و پول خود را برای یک روش درمان طبیعی خرج می کردیم زیرا این درمان بقدری ساده و کم خرج بود که اجرای آن بین روستائیان بی اندازه فقیر افریقای جنوبی تعمیم یافت.

کتاب می نوشتم و به هزاران نامه ای که از سراسر کشور به من می رسید جواب می دادم ولی با این همه در مورد شخص خودم احساس می کردم که این نوع درمان جوابگو نیست.

### دوره روزه و پرهیز

با اینکه پرهیز و روزه داری امید مرا برآورده نساخت ولی من باز هم به آن ادامه دادم و تصمیم گرفتم دیگران را هم به انجام آن تشویق کنم.

من دوره روزه داری را بصورت درسی مجانی به دیگران می آموختم، زیرا هر کس می توانست با نظارت من روزه بگیرد.

از روزه داری تجربه بزرگی آموختم که در بسیاری از موارد به من کمک کرد تا بیماریهای گوناگون را به این وسیله درمان کنم ولی خودم از پرهیز و روزه داری شخصاً هیچ نتیجه ای نگرفتم. بررسی روش درمان و پرهیز، مرا به انجام اقدامات دیگری رهبری کرد. چون خانه ما کتابخانه مفصلی داشت و در قفسه های آن بهترین کتابها و مجلات درباره درمان با مالش رگها<sup>۱</sup>، معالجه با آبهای معدنی آلمان، حمام آفتاب سویس، درمان با میوه ها به طریقه روسی و پژوهشها و تحقیقات شرقی درباره معالجه امراض با تنفس عمیق بچشم

## ۹ سال مبارزه برای زندگی

مبارزه من برای زندگی ۹ سال طول کشید، در این مدت من پرهیز داشتم و روزه می‌گرفتم و روزه‌داری را آنقدر ادامه دادم تا به شکل یک اسکلت واقعی درآمدم. و در این روش روزه‌داری که کمی عادی نبود سلولهای سرطانی بی غذا می ماندند و تومور سرطانی در معده ام کوچک می شد و تحلیل می رفت، زیرا هر بار که روزه می‌گرفتم و دانه را بر رشد سلولها تنگ می‌کردم در حقیقت غده سرطانی از بزرگ شدن متوقف می شد ولی از بین نمی رفت و دوباره هر وقت ناپرهیزی می‌کردم و روزه را می شکستم فعالیت غده زیاد می شد و بر حجم آن افزوده می‌گشت زیرا من غذاهائی مصرف می‌کردم که مناسب نبود.

## چگونه سرطان رشد می‌کند و گسترش می‌یابد؟

من نمی دانستم سرطان چگونه در تن من چنگ انداخته ولی می دانستم روزه گرفتن برخلاف تصور غلط دیگران تن را به تحلیل نمی‌کشد بلکه سموم انباشته بدن را می سوزاند و سبب می شود به غده سرطانی غذا نرسد.

در این مورد هیچکس قادر به راهنمایی نبود ولی شخصاً درباره خودم این موضوع را بارها تجربه کرده بودم و هر روز چیز تازه‌ای می‌آموختم.

از چیزهائی که آموخته بودم یکی این بود که سرطان از غذاهای حیوانی تغذیه می‌کند و رشد می‌یابد و هر قدر این غذاهای حیوانی مانده تر و کهنه تر و ناخالص تر باشد بهتر به سلولهای سرطانی غذا می‌رسانند.

غده سرطانی معده من تا دیافراگم (حجاب حاجز) رسیده بود و بزرگی آن قلب و ریه ام را تهدید می‌کرد و من خیال می‌کردم آن را می‌بینم که چون زالوی هشت پای ارغوانی رنگی از خون کثیف ریه ام تغذیه می‌کند.

از مدتی به این طرف من به زحمت نفس می کشیدم و حتی گاهی خون بالا می آوردم! در اوت ۱۹۲۰ شبی دچار دل بهم خوردگی و شکم روی شدم که دردهای غیرقابل تحملی به همراه داشت. صبح همان شب، مقداری خون که نیمه بسته بود استفراغ کردم.

### وضعیت وخیم و خطرناک

در این حالت، وضع مزاجی من روبه وخامت نهاد و به مرحله خطرناکی رسید بطوریکه فکر می کردم خواهم مرد و همه اش به فکر لحظه مرگ و عواقب آن بودم و این موضوع ناراحت می کرد. بالاخره پزشک خانوادگی را طلبیدم. او مرا معاینه کرد و دستور داد سه ماه در تختخواب زیر نظر او استراحت کنم، من در آنوقت دوازده روز، روزه بودم و فرصت داشتم به نامه هائی که از دورترین نقاط برایم رسیده بود جواب دهم و شرح حال خود را که لبریز از عشق و علاقه به معجزات درمان طبیعی بود به رشته تحریر درآورم و در این مورد به دیگران بیش از خودم می اندیشیدم و می خواستم آنان را به اثر قطعی درمان طبیعی مطمئن سازم و از شر بیماری نجات بخشم. در طول روزه داری ام برای اولین بار شاهد عارضه ناراحت کننده ای بودم و آن خون هضم شده در معده و روده ها بود که پزشکان در طب به آن «تفاله قهوه»<sup>۱</sup> نام نهاده اند و بعد از تنقیه در فضولات امعاء دیده

1. Marc de Café.

می شد. و آنچه مرا به تعجب وامی داشت این بود که وقتی روزه نمی گرفتم و غذاهای معمولی را می خوردم دوباره چاق می شدم.

در پایان سال ۱۹۲۰، من بطور متناوب روزه می گرفتم، گاهی چهار و گاهی هفت یا ده روز، و بالاخره در ماه آخر سال سه هفته روزه گرفته بودم.

در این مقوله از جنبه فکری و روحی شفای روزه چیزی نگفته ام، زیرا بحث آن خیلی وسیع است و خود قسمت جالبی از زندگی بشمار می آید ولی باید بطور خلاصه بگویم که با روزه گرفتن حضور ذهن کاملی پیدا کردم و از این جهت بی اندازه راضی و خشنود شدم. روحیه امیدوار و محکم و شکست ناپذیری در من بوجود آمد و راهنمایی وجدان پاکم را پذیرفتم.

روزه داری متناوب بهبود محسوسی در حالت عمومی من بوجود آورد و من تمام سال ۱۹۲۱ را این چنین گذرانیدم.

در نوامبر این سال پزشک خانوادگی که معالجه مرا زیر نظر داشت، وادارم کرد به بیمارستان عمومی ژوهانسبورگ بروم تا با اشعه مجهول (ریون ایکس) مرا معاینه کنند. به کمک اشعه ایکس عکسبرداریهای زیادی از من شد و یکی از جراحان مشهور وقتی عکسها را دید اظهار داشت معده من در اثر وجود غده بدخیمی به دو قسمت شده است و برای حفظ حیاتم باید فوراً تن به عمل جراحی و قطع غده بدهم ولی من این پیشنهاد را قبول نکردم. پزشک معروفی که از غده من عکسبرداری کرده بود چون امتناع مرا از عمل جراحی شنید به من علاقه مند شد و گفت اگر تا شش ماه دیگر زنده مانندی به اینجا بیا تا

دوباره از غده تو عکسبرداری کنم و من از اظهار علاقه او دلگرم شدم. و دوباره در ماه دسامبر سه هفته روزه گرفتم و در این مدت روزه داری فقط آب خالص می نوشیدم و در آفتاب صبحگاهی استراحت می کردم و می خوابیدم، و در طول شش ماه به تناوب روزه می گرفتم. شش ماه که گذشت دوباره به بیمارستان رفتم و از من رادیوگرافی کردند و در این رادیوگرافی هیچگونه اثری از غده ندیدند ولی درد ادامه داشت.

در این هنگام من به پزشک اعلام داشتم که همیشه درد می کشم و برای او فاش کردم در جستجوی غذایی هستم که سه نتیجه در برداشته باشد:

۱: بطور قطع غده را از بین ببرد.

۲: سموم را از بدن خارج سازد.

۳: سلولهای جدیدی بسازد.

سه سالی که گذشت از سألهایی بود که رنج و درد بسیار کشیدم ولی به روزه داری ادامه دادم و به تناوب از رژیمهای گوناگون پیروی کردم.

در سال ۱۹۲۵ بعد از یک هفته روزه داری بر حسب اتفاق و تصادف غذایی کشف کردم که بطرز معجزه آسایی در مدت شش هفته مرا بطور کامل شفا بخشید.

این کشف وقتی ارزش والائی خواهد داشت که بطور تفصیل بررسی شود. بنابراین اکنون من از شورای پزشکان درخواست می کنم یک عمل جراحی با کنترل در باره من انجام دهند. و خامت هر



بیماری وقتی ثابت خواهد شد که دائره وسعت حمله و خرابیهای حاصله از آن و سپس درمانی که آن بیماری را شفا بخشیده است بررسی گردد.

روشی که می تواند سرطان را درمان کند، تمام بیماریهای دیگر را درمان می کند و بعلاوه می تواند از سرطان و بیماریهای دیگر پیشگیری کند.

در زمانی که من روی خودم آزمایش می کردم اغلب فکر نومیدانه ای به من دست می داد و آن فکر این بود: کسانی که چنین معالجه سخت و شدیدی را تحمل کنند کم هستند. ولی من امیدوارم نتایج کلی تجارب و آزمایشهای من مورد توجه همه مردم قرار گیرد. شاید ضرورتی نداشته باشد که دیگران مدتی طولانی روزه بگیرند و اشتباهات مرا در نتیجه تجربه هایم تکرار کنند.

سیستم درمانی ما بطور کلی با کشف رژیم غذایی تغییرات زیادی یافته است و وقتی بیماری این روش درمانی را انتخاب می کند و برای معالجه بیماری خویش بکار می بندد، طبیعت بطور پنهانی تمام بدنش را ترمیم و جوان کرده و نوسازی می کند.

با این روش معالجه، قوای انسانی تقویت می شود، چشمهای تار درخشان می شوند و موهای تیره دوباره براق می گردند و صدای خفه و نومید تبدیل به آهنگی امیدبخش و پرجاذبه می گردد و رنگ چهره باز و روشن می شود. من دیده ام که دندانهای لق، بعد از این درمان محکم می شوند و لثه ها سفت شده و دیگر خونریزی نمی کنند. من به چشم خود دیده ام که بعد از این درمان، پیران جوان

می شوند و جوانان بطور چشمگیری با نشاط و شاداب می گردند. در کشف تازه ای از عجایب درمان طبیعی که سرشار از شادی است من این اثر را که حاصل زندگی من است گرامی می دارم و آن را به خواستاران تندرستی و شادابی تقدیم می کنم زیرا بشارت تازه و خبری نو برای آنان دربر دارد.

\*\*\*

این مقاله توجه مردم را جلب کرد و رشته امیدواری مرا محکم نمود و از آن پس سیل نامه ها و دیدارها بود که مرا در خود غرق کردند و نتایج غیر مترقبه ای ببار آوردند. کارپروزمندان من از صبح شنبه ای آغاز شد که بخاطر انتشار این مقاله، خبرنگاران را به ناهار ساده ای در هتل دعوت کردم؛ زیرا اعتقاد داشتم با نوشته های آنان، روشهای درمانی من در سراسر دنیا پخش خواهد شد.

اعتراض دوستانم فکرم را مشغول ساخته بود. آنان برخلاف عقیده من، معتقد بودند مقامات پزشکی باید این نوع معالجات را نظارت کنند و از من می خواستند که در این باره اندکی تأمل و دقت کنم ولی دیگر دیر شده بود و من نمی توانستم به عقب بازگردم. من به آنها می گفتم این روشهای درمان یک نوع مبارزه طلبی در دنیای پزشکی است و اگر پزشکان نظارت آن را بپذیرند من تسلیم آنان نخواهم شد و از نظریاتشان پیروی خواهم کرد.

روز بیست و یکم ژانویه شخص ناشناسی در هتل به دیدن من آمد و بعد که خود را معرفی کرد معلوم شد پزشک جراح است که مقاله مرا در مجله ایونینگ گرافیک خوانده است و حال آنکه چند ساعتی

بیش از انتشار مقاله من در مجله نگذشته بود و من فکر کردم که او به مبارزه طلبی من آمده و می‌خواهد مرا عمل کند و جای زخمهای سرطانی بهبود یافته مرا معاینه کند.

وقتی این پزشک مهربان و علاقه‌مند را ملاقات کردم بر خلاف تصور قبلی ام دیدم چنین فکری ندارد و هدف از ملاقات او با من، فقط این است که مرا تشویق و ترغیب به ادامه این راه و تعمیم این روش طبیعی درمان کند. او به من گفت خود شما بهترین مدرک و دلیل بر اثبات این ادعا هستید.

بعدها پی بردم که این جراح مهربان و دقیق عضو بسیار معروف محافل پزشکی است و وقتی من نامه‌های زیادی درباره درمان با انگور از کانادا و امریکا دریافت داشتم، با او مشورت می‌کردم.

هیچ پزشک دیگری به پیشنهاد من جوابی نداد. چون یک ماه گذشت و هیچ جراحی حاضر نشد مرا معاینه و در صورت لزوم شکم را شکافته و بهبود زخم سرطانی را ببیند من رسماً پیشنهاد خود را پس گرفتم.

از هنگامیکه مقاله من درباره درمان سرطان با رژیم انگور منتشر شد وسیله دیگر و بهتری برای ارائه تأثیر کامل کشف من بدست آمد و آن این بود که بیماران سرطانی دیگری که با روش درمانی من مواجه شدند نظریه مرا در این باره به اثبات رساندند.

بیماران سرطانی دعوت‌های گوناگون و پی در پی از من می‌کردند و مرا به کمک می‌طلبیدند که نمی‌شد آن را نادیده گرفت و چون قوانین امریکا طریقه و روش معالجه‌ای را که فاش می‌کردم منع نمی‌کرد من

فعالیت خود را محدود به این کرده بودم که تجارب و آزمایش‌هایم را در این باره شرح دهم و روشی را که عمل کرده و نتیجه گرفته بودم پخش کنم. نتیجه این کار، سبب شد کسانی که با پیروی از روش من خود را درمان می‌کردند بهبودی خود را برای دوستان و خویشاوندان خود شرح می‌دادند و آنها هم برای دیگران نقل می‌کردند در نتیجه روش درمان طبیعی من تعمیم یافت و طرفداران جدی بسیاری پیدا کرد.

خبرنگاران روزنامه‌ها و مجلات بسیاری از سراسر دنیا در موضوع «درمان با انگور» اطلاعات مشروح و تفصیلی می‌خواستند که در آغاز، کپی ماشین شده آن را می‌فرستادم و چون درخواستها افزایش یافت آن را بصورت آگهی در چهار صفحه تهیه کردم و فرستادم که چهار بار در تیراژ زیادی تجدید چاپ شد و بسیاری از روزنامه‌ها در ایالات مختلف امریکا آن را نقل کردند، در نتیجه بسیاری آن را خواندند و عمل کردند و دوباره آن را خواستند که در نتیجه این نشریه کوچک که بطور مجانی پخش می‌شد شهرت بسیاری یافت و مشهور خاص و عام گردید. وقتی ضرورت پیدا کرد که منشی داشته باشم تا بتوانم نامه‌های بسیاری که از سراسر دنیا می‌رسید جواب بدهم، خانمی که از هر حیث در این کار ورزیده و ماهر بود انجام این خدمت را بعهده گرفت و آپارتمانش را در اختیار من گذاشت تا از کسانی که به دیدن من می‌آیند در آنجا ملاقات کنم.

بعدها آنچه موجب تعجب و شگفتی شد این بود که پی بردم پزشک جراحی که در آغاز به دیدن من آمد مطبش در همان ساختمانی قرار

داشت که آپارتمان منشی من در آنجا بود و این تصادف موجب شد که ما بیماران سرطانی را که به دیدن ما می آمدند برای تشخیص کامل نزد پزشک نامبرده می فرستادیم تا او معاینه و اظهار نظر کند. پزشکان دیگری هم اعلام داشتند که حاضرند درمان انگور را در باره بیماران سرطانی خود تجربه و آزمایش کنند و البته این معالجات آزمایشی از جانب ما مجانی بود.

## فصل سوم

### اولین درمانهای آزمایشی

اولین درمانهای آزمایشی ما با انگور تاریخی شدند. بیمارانی که می دانستند به سرطان مبتلا شده اند بطور کامل باورشان می شد که در این مرحله زندگی، حیات مشخص آنها در معرض خطر قرار گرفته است، به همین جهت می فهمیدند که برای پیروزی در جنگ با این بیماری باید بدون هیچ قید و شرطی از اصولی پیروی کرده و آن را به اجرا درآورند. تمام درمانهای آزمایشی ما، با شرح و تفصیل کامل چاپ شده بود. در این کتاب هم ضروری می بینم نظری اجمالی بر تجارب گذشته خود بیفکنیم.

در موقعی که لازم باشد پزشکان ما از نظر پزشکی صحبت خواهند کرد و عقیده خود را خواهند گفت. تمام کسانی که این درمانهای آزمایشی را درباره خود شروع کردند به اولین مبارزه با بیماری پرداختند زیرا مرض آنها به آخرین مرحله رسیده بود و پزشکان معالج از حیات آنها قطع امید کرده بودند و از درمان آنها ناامید

شدند. بدین ترتیب بیمارانی را به ما معرفی می‌کردند و می‌سپردند که سرطان آنها به آخرین مرحله خود رسیده بود و پزشکان معالج پیش بینی می‌کردند که در چنین مواردی بیماری سرطان با رژیم انگور و هر درمان طبیعی دیگری علاج پذیر نیست و با وجود این، تمام این بیماران حاضر می‌شدند این نوع درمان را در باره خود اجرا کنند.

مقعد و ستون فقرات زن جوانی را شش بار عمل جراحی کرده بودند و من در عمرم کسی را ندیده بودم که تا این اندازه مثل او مسموم شده باشد، او پیش ما آمد و قبول کرد درمان خود را در باره وی اجرا کنیم.

از همان آغاز کار که رژیم انگور گرفت بطور کامل سموم بدن او بحرکت درآمد و دفع گردید. این زن جوان به رژیم انگور ادامه داد تا اینکه کرمهایی از او دفع شد و من پی بردم که درمان به آخرین مرحله خود رسیده است و علت بیماریش از بین رفته است. در گذشته زندگی این زن توأم با درد و رنج بسیار بوده است. در طی یکی از شش عمل جراحی، قسمتی از استخوان *عُصِصُص*<sup>۱</sup> او را برداشته بودند! یکی از پزشکان به او گفته بود با این عمل دیگر نمی‌تواند بطور طبیعی بنشیند و هیچ چیزی نمی‌تواند درد تحمل ناپذیر ستون فقرات او را آرام سازد!

ولی همین زن دردمند که قیافه اش از ترس و اضطراب تغییر

۱ - نام این استخوان به فرانسه LE COCCYX است و آخرین استخوان ستون مهره‌های LE COCCYX کمر است که به آن استخوان دنباله هم می‌گویند. - م.

شکل داده بود پس از رژیم انگور بطور عادی شکفته گردید، چشمانش از زیبایی تندرستی برق می‌زد و پوست او مثل گلبرگ گل سرخ نرم و لطیف شده بود.

این زن که از مرگ پیش رس رسته بود شاهد زنده‌ای بر خواص معجزه‌آسای رژیم انگور بود و کسانی که او را دیده بودند و حالا هم می‌دیدند به خواص رژیم انگور و شفای قطعی آن در درمان امراض گوناگون معتقد می‌شدند.

یک زن بیمار در برونکس<sup>۱</sup> که سن متوسطی داشت و مادر خانواده پرجمعیتی بود وقتی برای اولین بار او را معاینه کردم بیماری او (سرطان معده و روده‌ها) در آخرین مرحله پیشرفت بود؛ او روز و شب استفراغ می‌کرد و در این حالت عاقلانه نبود به او مسهلی داده شود و از طرفی عشق و علاقه‌ای که این زن به زنده ماندن داشت تا از فرزندان خود سرپرستی کند مرا وادار ساخت به کمک او بشتابم و آنچه از دستم بر می‌آید در باره او انجام دهم.

من برای درمان او تجویز کردم چند جبهه انگور را در یک دفعه بخورد و او این کار را کرد و بیست و چهار ساعت که گذشت استفراغ و دل‌بهم‌خوردگی او تمام شد ولی سستی عجیبی به وی دست داد. در این وقت که او خیلی لاغر شده بود باز وزن بدنش روبه کاهش نهاد و درجه ضعف و بیحالی او بجائی رسید که دیگر نمی‌توانست

۱ - Bronx بخشی از ایالت نیویورک در شمال شرقی است که دارای یک میلیون و چهارصد و هفتاد و دو هزار نفر جمعیت است. - م.